

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

رب اشرح لي صدري و يسر لي امري و احل عقدة من لساني يفقهوا قولي

اگر امامت ائمه(ع) به ظهور می‌رسید، همان لحظه شهید می‌شدند

در جلساتی که سال قبل برگزار شد، روایتی نقل شد مبنی بر اینکه علت شهادت امام کاظم(ع) به‌دست هارون عباسی، سخن‌چینی برادرزاده امام(ع) یعنی محمد فرزند اسماعیل علیه حضرت بود. این روایت به‌دلیل ارتباط آن با بحث جلسه قبل، در این جلسه مجدداً مطرح می‌شود.

بحث این است که شرایط حاکم بر زمان امام کاظم(ع) و امام رضا(ع)، وضعیت و شرایطی بود که مطلبی را ثابت می‌کند و آن مطلب، ظهور و غیبت ائمه(ع) است. باید دانست غیبت امام از زمان حضرت بقیةالله الاعظم(عج) شروع نشده است؛ بلکه از زمان حضرت امیرالمؤمنین(ع) شروع شده است؛ منتها این غیبت در زمان حضرت ولی عصر(عج) به‌شکل تامه محقق شد. به بیانی دیگر، غیبت قبل از غیبت امام زمان(عج) به‌شکل ناقص واقع شده بود؛ اما در زمان حضرت ولی عصر(عج) این غیبت به‌شکل کامل به وقوع پیوست. به عبارت سوم، در مورد سایر ائمه(ع) اگر امامت آن بزرگواران به ظهور می‌رسید، همان لحظه شهید می‌شدند. برای جریان مقابل، ظاهر بودن شخص ائمه(ع) مهم نبود؛ بلکه اگر شخصیت امام ظهور پیدا می‌کرد، همان دم آن عزیزان را به شهادت می‌رساندند. تا زمانی که امامت حضرت علی(ع) در جامعه ظهور و بروز پیدا نکند، با او کاری ندارند. به عبارتی، جریان مقابل، با زندگی شخصی و فعالیت روزمره حضرات درگیر نمی‌شدند؛ اما اگر امامت امام ظهور و بروز پیدا کند و امام ادعای ریاست بر جامعه داشته باشد، او را به شهادت می‌رساندند. روایت صریحی بر این مطلب در زمان هارون و حضرت رضا(ع) وجود دارد.

لزام بررسی ارتباط وزرای بنی‌عباس با سازمان یهود

مطلب دومی که در جلسه گذشته مطرح شد، این بود که وزرا و آل‌هایی که در حکومت بنی‌عباس فعالیت می‌کردند، باید به‌خوبی شناسایی شوند و هویت آنها روشن شود تا ارتباطش با سازمان یهود کشف شود.

وضعیت، نسبت به تیره و طایفه بنی عباس روشن است. علی بن عبدالله بن عباس و سپس محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و بعد از او جعفر بن محمد بن عبدالله بن عباس و پس از او مهدی و سپس به ترتیب هارون، مأمون و سایر خلفای بنی عباس به قدرت رسیدند و اهداف یهودیان را دنبال می کردند و یا اینکه به نحوی توسط برخی افراد و جریان ها که یهود در کنار این طایفه قرار داده بود، هدایت می شدند. آل ها مانند برمکیان و بنی سهل ها چه کسانی بودند؟

آیا شهادت امام کاظم (ع) به سبب سخن چینی برادرزاده شان بوده است؟

در همین راستا اینکه شهادت امام کاظم (ع) را به سخن چینی و کلامی که برادرزاده امام (ع) یعنی محمد بن اسماعیل زد منسوب می کنند، باید مورد بررسی قرار گیرد.

مرحوم کلینی این روایت را از علی بن جعفر نقل می کند که سند آن صحیح است. علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی بن عبید یقطینی از موسی بن قاسم بجلي که از ثقات است و او از علی بن جعفر که برادر امام کاظم (ع) است نقل می کند:

في أصول الكافي : علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن موسى بن القاسم البجلي، عن علي بن جعفر - عليه السلام - قال: جاءني محمد بن إسماعيل (برادرزاده امام کاظم (ع)) و قد اعتمرنا عمرة رجب، و نحن يومئذ بمكة. فقال: يا عم، إني أريد بغداد و قد أحببت أن أودع عمي أبا الحسن، يعني موسى بن جعفر - عليه السلام -. (خیلی دوست دارم با عمویم موسی بن جعفر (ع) هم خداحافظی کنم) و أحببت أن تذهب معي إليه. فخرجت معه نحو أخي، (همراه محمد نزد برادرم موسی بن جعفر (ع) رفتم) و هو في داره التي بالحوية، (نام محله ای بود) و ذلك بعد المغرب بقليل فضربت الباب فأجابني أخي فقال: من هذا؟ فقلت: علي. فقال: هو ذا أخرج (داخل شو) و كان بطيء الوضوء (حضرت وضویش را طول می دادند) فقلت: العجل (به حضرت عرض کردم: مقداری عجله کنید) قال: و أعجل. فخرج و عليه إزار ممشَق قد عقده في عنقه (یک لباس بلندی روی دوش حضرت بود) حتى قعد تحت عتبة الباب. فقال علي بن جعفر: فانكبت عليه فقبَّل رأسه و قلت: قد جنَّكَ في أمر إن تره صواباً فالله وفق و إن يكن غير ذلك فما أكثر ما نُخطئ (به حضرت عرض کردم: برای وساطت آمده ام؛ اگر درست است، بپذیرید و اگر اشتباه کردم، خیلی خطاکارم) قال: و ما هو؟ قلت: هذا ابن أخيك يُريد أن يودعك و يخرج إلى بغداد (برادرزاده شما، محمد بن اسماعیل) فقال لي: أدعه فدَعَوته (امام فرمودند: او را به داخل دعوت کن. من نیز اجابت کرده، او را به داخل دعوت کردم) و كان مُتَحَيِّاً فدنا منه فقبَّل رأسه و قال: جعلت فداك، أوصني. (محمد سر مبارک امام (ع) را بوسید و به حضرت عرض کرد: من راهی بغدادم؛ مرا توصیه ای بفرمانید) فقال: أوصيك أن تتقي الله في دمي (امام (ع) فرمودند: مراقب باش در ریختن خون ما شراکت نکنی) فقال: من أَرادك بسوء فعل الله به و جعل يدعو علي من يريده بسوء (محمد گفت: خداوند کسی را که بخواهد نسبت سوئی درباره شما داشته باشد، مرگ بدهد) ثم عاد فقبَّل رأسه ثم قال: يا عم أوصني (محمد دومرتبه

سر مبارک امام (ع) را بوسید و به ایشان عرض کرد: مرا توصیه‌ای بفرمائید (ع) فقال: أوصيك أن تتقي الله في دمي (امام (ع) فرمودند: مراقب باش در ریختن خون من شراکت نکنی) فقال: من أراذك بسوء فعل الله به و فعل ثم عاد فقبل رأسه ثم قال: يا عم أوصني فقال: أوصيك أن تتقي الله في دمي. فدعا على من أراده بسوء ثم تنحى عنه و مضى معه. فقال لي أخي: يا علي مكانك. ففمت مكاني. فدخل منزله ثم دعاني فدخلت إليه. فتناول صرة فيها مائة دينار (۱) فأعطانيها (علی بن جعفر می‌گوید: حضرت کیسه‌ای حاوی ۱۰۰ دینار به من دادند) و قال: قل لابن أخيك يستعين بها على سفره (حضرت فرمودند: آن را به محمد بن اسماعیل بده و به او بگو آن را توشه راهش قرار دهد) قال علي: فأخذتها فأدرجتها في حاشية ردائي (علی می‌گوید: آن را گرفتم و گوشه لباسم گذاشتم) ثم ناولني مائة أخرى و قال: أعطه أيضا (سپس حضرت ۱۰۰ عدد دیگر به من دادند و فرمودند: این را نیز به او بده) ثم ناولني صرة أخرى و قال: أعطه أيضا (سپس کیسه دیگری به من دادند و فرمودند: این را هم به او بده) فقلت: جعت فداك إذا كنت تخاف منه مثل الذي ذكرت فلم تعينه على نفسك؟ (به حضرت عرض کردم: اگر واقعا این فرد علیه شما و در ریختن خون شما مشارکت می‌کند، چرا به او کمک می‌کنید؟ علی بن جعفر فقیه بود و منظور علی این بود که آیا کمک به او کمک و اعانه بر ظلم نیست؟) فقال: إذا وصلتته و قطعتي قطع الله أجله (حضرت فرمودند: اگر من صله رحم کنم و او قطع رحم کند، خداوند عمر او را کوتاه می‌کند) ثم تناول مخدة آدم فيها ثلاثة آلاف درهم وضح فقال: أعطه هذه أيضا (سپس حضرت یک کیسه‌ای از لیف خرما به من دادند که ۳۰۰۰ درهم (۲) در آن بود و فرمودند: این را نیز به او بده) قال: فخرجت إليه فأعطيته المائة الأولى ففرح بها فرحا شديدا و دعا لعمه (علی می‌گوید: ۱۰۰ دینار اول را به او دادم. خیلی خوشحال شد و برای عمویش امام کاظم (ع) دعا کرد) ثم أعطيته الثانية و الثالثة ففرح بها حتى ظننت أنه سيرجع و لا يخرج (۱۰۰ دینار دومی و سپس سومی را دادم. آن قدر خوشحال شد که من گمان کردم برادرزاده امام (ع) از سفر به بغداد منصرف شده است) ثم أعطيته الثلاثة آلاف درهم (سپس ۳۰۰۰ درهم را به او دادم) فمضى على وجهه حتى دخل على هارون (اما به بغداد رفت و بر هارون وارد شد) فسلم عليه بالخلافة (به‌نام خلیفه بر هارون سلام داد) و قال: ما ظننت أن في الأرض خليفين حتى رأيت عمي موسى بن جعفر يسلم عليه بالخلافة (او به هارون گفت: گمان نمی‌کردم روی زمین دو خلیفه باشد تا اینکه دیدم عمویم موسی بن جعفر را که هرکس نزد او می‌آمد، به‌عنوان خلیفه بر او سلام می‌داد. از همین‌جا معلوم می‌شود که چرا اهل بیت (ع) اصرار داشتند و می‌فرمودند: ما را با عنوان امیرالمؤمنین نخوانید؛ الا جدمان علی (ع) را) فأرسل هارون إليه بمائة ألف درهم (هارون ۱۰۰ هزار درهم به او داد) فرماه الله بالذبحة فما نظر منها إلى درهم و لا مسه (خداوند محمد بن اسماعیل را به بیماری خوره مبتلا کرد؛ به‌گونه‌ای که نتوانست به حتی یک درهم از آن درهم‌های هارون دست بزند) (۳).

در علت شهادت امام کاظم (ع) این روایت را بیان کردند. این روایت صحیح است؛ اما در کنار این روایت، روایاتی وجود دارد که مسئله را به‌شکل دیگری ترسیم می‌کند.

روایتی که در آن، به شهادت امام کاظم(ع) به دست برمکیان اشاره شده است

عرض کردیم که برمکیان (وزرای هارون) و بنی‌سهل (وزرای مأمون) باید مورد تحقیق و بررسی قرار گیرند که این طوایف چه کسانی بودند و به چه دلیل این افراد در دربار نفوذ پیدا کردند؟

برمکیان در رشد، قدرت، قوت و توسعه حکومت بنی‌عباس به هارون خیلی کمک کردند؛ اما هارون یک‌مرتبه نسبت به آنان غضب کرد و دستور قتل و غارت این طایفه را صادر کرد. دلایل مختلفی برای حمله هارون به آل‌برامکه ذکر شده که به هیچ‌کدام از آنها نمی‌توان اعتماد کرد. در یکی از این دلایل گفته شده: هارون خبر ازدواج خواهرش با فرزند خالد از برمکیان را شنید و این باعث عصبانیتش بود.

روایتی از محمدبن فضیل نقل شده است که در آن، به نقش برمکیان در شهادت امام کاظم(ع) اشاره شده است:

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَهْ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ قَالَ : لَمَّا كَانَ فِي السَّنَةِ الَّتِي بَطِشَ هَارُونُ بِأَلِ بَرْمَكٍ (زمانی هارون به‌طور ناگهانی تصمیم گرفت با برمکیان مقابله کند) بَدَأَ بِجَعْفَرِ بْنِ يَحْيَى وَ حَبَسَ يَحْيَى بْنَ خَالِدٍ (ابتدا جعفر را زندانی کرد و سپس پدرش را به زندان انداخت) وَ نَزَلَ بِالْبَرَامِكَةِ مَا نَزَلَ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاقِفًا بِعَرَفَةَ يَدْعُو ثُمَّ طَاطَأَ رَأْسَهُ فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ (در آن سال امام رضا(ع) در مکه بودند. در عرفه متوجه شدم حضرت دعا می‌خوانند و سپس سر مبارکشان را پایین انداختند. از حضرت در مورد دعایشان سؤال شد) فَقَالَ إِنِّي كُنْتُ أَدْعُو اللَّهَ تَعَالَى عَلَى الْبَرَامِكَةِ بِمَا فَعَلُوا بِأَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ (حضرت فرمودند: من علیه برامکه به‌دلیل رفتاری که با پدرم داشتند، دعا کردم) فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لِي الْيَوْمَ فِيهِمْ (خداوند امروز دعای مرا در مورد آنان مستجاب کرد) فَلَمَّا انْصَرَفَ لَمْ يَلْبَثُ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى بَطِشَ بِجَعْفَرٍ وَيَحْيَى وَ تَغَيَّرَتْ أَحْوَالُهُمْ. (راوی می‌گوید: وقتی از حج برگشتم، مدت کمی نگذشت تا اینکه یک‌مرتبه هارون نسبت به جعفر و یحیی غضب کرد و با آنان مقابله کرد) (۴).

این روایت، عامل مقصر در شهادت امام کاظم(ع) را برمکیان معرفی می‌کند.

تأیید این مطلب، روایتی است که مرحوم صدوق آن را نقل می‌کند. فضل‌بن‌شاذان از صفوان- بن‌یحیی و او از محمدبن‌یعفور بلخی این روایت را نقل می‌کند:

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوَسِ النَّيْسَابُورِيِّ الْعَطَّارُ بَنِيْسَابُورَ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْفُورٍ الْبُلْخِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ مِهْرَانَ قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ يَحْيَى يَقُولُ (جعفر بن یحیی می‌گوید): سَمِعْتُ عِيسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ لِهَارُونَ حَيْثُ تَوَجَّهَ مِنَ الرِّقَّةِ إِلَى مَكَّةَ (هارون برای سرکوب رومی‌ها به رقه رفته بود و از آنجا به مکه برمی‌گشت) أَذْكَرُ يَمِينِكَ الَّتِي حَلَفْتَ بِهَا فِي آلِ أَبِي طَالِبٍ (این جریان مربوط به زمانی است که هارون امام کاظم (ع) را به شهادت رسانده بود و جعفر بن خالد برمکی که وزیر هارون و در حال بازگشت از رقه به سمت مکه است، به هارون می‌گوید: قسمی را که درباره آل ابی‌طالب خوردی فراموش نکن) فَإِنَّكَ حَلَفْتَ إِنَّ إِدْعَى أَحَدَ بَعْدَ مُوسَى الْإِمَامَةَ ضَرْبَتْ عَنْقَهُ صَبْرًا (تو قسم یاد کردی که هر کس از آل ابی‌طالب ادعای امامت کند، گردنش را بزنی. معنای این جمله این است که اگر کسی نسبت به امامت ادعایی نداشته باشد، هارون با او کاری ندارد و وقتی بخواهد امامت فردی در جامعه به منصفه ظهور برسد، از طرف حاکمیت برای او مشکل به وجود خواهد آمد. آل برمکیان را باید مورد بررسی قرار داد و اینکه چرا هارون را علیه امام رضا (ع) ترغیب می‌کنند تا ایشان را به شهادت برسانند. اگر این روایت و این ماجرا کنار آیه «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ» (۵) قرار گیرد، چه مطلبی کشف می‌شود؟ از همین جا معلوم می‌شود که اولین روایت چقدر با واقع مطابقت دارد. البته می‌توان آن روایت را این‌گونه با این روایت جمع نمود که در روایت اول، جلسه محمد بن اسماعیل در به شهادت رساندن امام کاظم (ع) کمک کرده است؛ ولی آنچه باید به آن توجه کرد، این است که محمد بن اسماعیل، عامل شهادت امام (ع) نیست. در روایت فضیل آمده بود که امام رضا (ع) علیه آل برامکه دعا می‌کردند؛ پس این روایت، شهادت امام کاظم (ع) را به آنها نسبت می‌دهد. آنها تلاش دارند امام رضا (ع) را نیز به شهادت برسانند. آنها معتقد بودند امامت امام رضا (ع) به منصفه ظهور رسیده است) وَ هَذَا عَلَيَّ ابْنُهُ يَدَّعِي هَذَا الْأَمْرَ وَ يُقَالُ فِيهِ مَا يُقَالُ فِي أَبِيهِ (این علی نیز فرزند اوست و همان کلامی که درباره پدر او مبنی بر دارا بودن مقام امامت مطرح می‌شد، درباره فرزندش نیز مطرح است) فَتَنَظَرَ إِلَيْهِ مُغْضَبًا فَقَالَ وَ مَا تَرَى تُرِيدُ أَنْ أَقْتُلَهُمْ كُلَّهُمْ (هارون با غضب به قیافه عیسی بن جعفر نگاه کرد و گفت: چه فکر می‌کنی؟ آیا می‌خواهی همه آنها را به قتل برسانم؟) قَالَ مُوسَى بْنُ مِهْرَانَ فَلَمَّا سَمِعْتُ ذَلِكَ صِرْتُ إِلَيْهِ فَأَخْبَرْتُهُ (موسی بن مهران می‌گوید: زمانی که این سخنان را از جعفر بن یحیی برمکی شنیدم، نزد امام رضا (ع) رفته و و ماجرا را به ایشان اطلاع دادم) فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لِي وَ لَهُمْ لَا يَقْدِرُونَ إِلَيَّ عَلَى شَيْءٍ (حضرت فرمودند: با من چه کار دارند؟! نگران نباش! راجع به من نمی‌توانند کاری انجام دهند) (۶).

جلسه قبل روایتی از صفوان بن یحیی نقل شد. صفوان به امام رضا (ع) عرض کرد: ادعای بزرگی (ادعای امامت) کردید و هارون به همین دلیل، پدر شما را به شهادت رساند. حضرت در جواب فرمودند: نمی‌توانند به من آسیبی برسانند.

تلاش ائمه (ع) برای عدم اظهار زودهنگام امامت خویش

روایتی وجود دارد که بیانگر تلاش حضرات معصومین(ع) در جهت عدم اظهار زود هنگام امامت خودشان برای طرف مقابل و دشمن است.

محمد بن ابی نصر بزنطی از اصحاب امام کاظم(ع) و امام رضا(ع) نقل می‌کند: از امام رضا(ع) مسئله‌ای را سؤال کردم (حتما آن مسئله سیاسی بوده است). حضرت از جواب دادن خودداری کرده سپس فرمودند: اگر آنچه را که می‌پرسی بگویم، برای شما موجب شر خواهد شد. انتظار نداشته باش تمام سؤالات تو را جواب دهم. امام(ع) در ادامه فرمودند: در این صورت، گردن صاحب‌الامر را می‌گیرند.

در این روایت، حضرت بر خودشان واژه «صاحب‌الامر» را اطلاق نمودند. این واژه، عبارت اُخرای «امیر المؤمنین» است. سپس حضرت از جد بزرگوار خود امام باقر(ع) نقل می‌کنند: خداوند امر ولایت را به‌عنوان یک راز به جبرئیل سپرد و به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل! پیامبر(ص) امام است و داماد او علی(ع) امام است و این یک راز است. جبرئیل این خبر را به‌عنوان یک راز به پیامبر(ص) داد و پیامبر(ص) آن را به‌عنوان یک راز به علی(ع) داد و علی(ع) به هرکس که خداوند اراده فرموده است، داد. امام رضا(ع) بعد از بیان روایت امام باقر(ع)، در ادامه فرمودند: اما شما آن را فاش می‌سازید. به‌محض اینکه امامت به ظهور برسد، امام(ع) را به شهادت می‌رسانند. کیست آنکه سخنی را شنید، ولی آن را نشر نداد و تقيه کرد؟ (۷).

باز از قول امام باقر(ع) نقل شده که حضرت فرمودند: در حکمت آل داود(ع) است: مسلمان را سزاوار است که مالک خود باشد و به کار خود رو آورد و مردم زمانش را بشناسد (۸).

امام زمان(ع) به نیرو نیاز دارد. باید دانست که این حکومت و انقلاب، یک مکتب تربیتی است و ائمه(ع) آرزوی آن را داشتند. امام باقر(ع) چقدر باید زحمت بکشند تا به اصحاب خود بفهمانند تا چه زمانی بپرسند و چه زمانی نپرسند!

امام رضا(ع) فرمودند: از خداوند پروا کنید و حدیث ما را فاش نسازید (حدیث امام(ع) همان ولایت و صاحب ولایت امر بودن است). اگر خداوند از دوستان خود دفاع نمی‌کرد و انتقام ما را از دشمنانش نمی‌گرفت... مگر ندیدی خدا با آل برمک چه کرد و چگونه انتقام موسی بن-جعفر(ع) را گرفت؟! ولو طایفه بنی‌اشعث را هم خطری بزرگ تهدید می‌کرد، ولی خداوند به واسطه دوستی آنها نسبت به امام کاظم(ع) خطر را از آنها برداشت (۹).

از همین کلام حضرت معلوم می‌شود که گاهی موارد ممکن است برای انسان سؤال پیش بیاید که چرا دعای برخی از مؤمنین علیه برخی افراد مستبد و ستمگر به اجابت نمی‌رسد و آن ستمگر به زندگی خود ادامه می‌دهد؟

نواده اشعث، محب امام کاظم(ع) بود

حضرت امیر(ع) در جریان نبرد صفین و فردای لیلةالهریر بود که با اصحاب نشسته بودند. مالک به حضرت عرض کرد: دیشب، شب سختی بود. چند نفر را به هلاکت رساندید؟ حضرت فرمودند: هزار و هفت نفر را به هلاکت رساندم. مالک به امام(ع) عرض کرد: یا علی! پیر شدید؛ من هزار نفر را زدم؛ درحالی که شما علی هستید! امام(ع) فرمودند: تو همین طوری می کشتی؛ اما من تا هفت پشت او را در نظر می گیرم؛ اگر از نسل او یک انسان مؤمن به دنیا می آید، او را نمی کشتم.

علی(ع) اشعث بن قیس را از بین نمی برند. بچه اشعث، به نام محمد در لشکر عمر سعد مقابل امام حسین(ع) ایستاد. از محمد بن اشعث فرزندی متولد می شود به نام جعفر که این شخص محب امام کاظم(ع) است. این فرد وارد دستگاه هارون می شود و هرگاه هارون علیه امام(ع) و اصحاب آن حضرت عصبانی می شد، جعفر بن اشعث کاری می کرد تا عصبانیت هارون نسبت به حضرت کم شود. مرحوم علامه مجلسی در شرح حال جعفر بن محمد بن اشعث می گوید: این فرد در حکومت بنی عباس به نفع امام(ع) خیلی تلاش می کرد.

فضل بن سهل؛ همه کاره دربار مأمون

عرض شد باید آل ها را شناخت و مورد بررسی قرار داد. هارون آل برامکه را تارومار کرد. در زمان امام رضا(ع) در کنار مأمون عباسی، فضل بن سهل بود. این فرد را چه کسی کنار مأمون قرار داد؟ این فرد را جعفر بن خالد برمکی کنار مأمون گذاشت. جعفر فضل بن سهل را به عنوان مربی مأمون، وارد حکومت کرده و در کنار مأمون قرار داد و او همه کاره شد. فضل بن سهل مانند آل برمک که در کنار هارون تلاش می کردند تا او امام کاظم(ع) را به شهادت برساند، در کنار مأمون عباسی تلاش می کرد تا وی امام رضا(ع) را به شهادت برساند.

پیشنهاد مباحثه امام رضا(ع) با رؤسای مذاهب مختلف را فضل به مأمون ارائه داد و به مأمون پیشنهاد کرد تا علمای مذاهب گوناگون را دعوت نموده و در مقابل امام رضا(ع) قرار دهد. همچنین در یکی از نمازهای عید فطر، مأمون به امام رضا(ع) پیشنهاد کرد که حضرت نماز را اقامه کنند و حضرت به شرطی قبول کردند که به شیوه جدشان به اقامه نماز بپردازند. وقتی حضرت به سمت مصلی حرکت کردند، مأمون از فضل مشورت خواست و فضل پیشنهاد داد تا امام(ع) را برگرداند؛ چرا که اگر حضرت به همین شکل وارد مصلی می شد، کار حکومت مأمون تمام بود.

یحیی بن خالد برمکی؛ کسی که فضل بن سهل را وارد دربار مأمون کرد

مرحوم صدوق در باب فضل بن سهل می‌گوید:

قد ذَكَرَ قَوْمٌ أَنَّ الْفَضْلَ بْنَ سَهْلٍ أَشَارَ إِلَى الْمَأْمُونِ بِأَنْ يَجْعَلَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا (ع) وَلِيَّ عَهْدِهِ (یعنی عده‌ای ادعا کرده‌اند کسی که علی بن موسی (ع) را به سمت خراسان آورد تا مأمون او را به مقام ولی عهدی خود انتخاب کند، فضل بن سهل بود. هدف این عده این است که فضل را انسانی محب امام رضا (ع) قلمداد کنند و نشان دهند) مِنْهُمْ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ السَّلَامِيُّ فَإِنَّهُ ذَكَرَ ذَلِكَ فِي كِتَابِهِ... وَ قَالَ: كَانَ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ذُو الرِّئَاسَتَيْنِ وَزِيرَ الْمَأْمُونِ وَ مَدَبِّرَ أُمُورِهِ وَ كَانَ مَجُوسِيًّا فَأَسْلَمَ عَلَى يَدِ يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ وَ صَحْبِهِ (یعنی مصاحب مأمون شد. پس کسی که علت وارد کردن فضل در دربار مأمون بود، یحیی بن خالد برمکی بود) (۱۰).

برمکیان؛ نفوذی‌های سازمان یهود در حکومت بنی عباس

حال این سؤال مطرح می‌شود که برمکیان از کجا آمده‌اند و ریشه آنها از کجاست؟ این را باید مورد بررسی قرار داد.

سؤال: اگر بنی عباس با نام اهل بیت سر کار آمدند و خودشان عامل یهود هستند، چرا سازمان یهود، کسانی مانند برمکیان و بنی سهل را در کنار بنی عباس قرار می‌دهند؟

جواب این است که از بنی عباس افرادی که به قدرت می‌رسند، هدف اصلی خود را فراموش می‌کردند؛ اما کسی که خلفای بنی عباس را در مسیر قرار داده و به او اطلاعات می‌دهد، همین افراد بودند. امروزه سازمان یهود و صهیونیست‌ها رئیس‌جمهور آمریکا (ترامپ) را در خط نگه می‌دارند. همین سازمان یهود است که نفوذی‌های خود یعنی برمکیان و بنی سهل را وارد سیستم حکومتی بنی عباس می‌کند تا هارون را علیه امام کاظم (ع) در خط مبارزه نگه دارد و هدف خود را گم نکند. آیا این وزرا با سازمان یهود در ارتباط نبودند؟!

(۱). هر دینار معادل نیم بهار آزادی امروز بود.

(۲). ۳۰۰۰ درهم معادل ۳۰۰ دینار است.

(۳). کافی، ج ۱، صص ۴۸۵-۴۸۶.

(۴). عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۲۵.

(۵). مائده/۸۲.

(۶). عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، صص ۲۲۵-۲۲۶.

(۷). کافی، ج ۲، ص ۲۲۴.

(٨). همان.

(٩). همان، صص ٢٢٤-٢٢٥.

(١٠). عيون أخبار الرضا (ع)، ج ٢، ص ١٦٥.